

بلوم فلد

مجردی میان سال

با نقد و تفسیر

فرانتس کافکا
کامل روزدار





کافکا در ژوئیه ۱۸۸۳ در پراگ به دنیا آمد. آثار کافکا عمدتاً در مورد تناقضات زندگی می‌باشد. او در مورد خودش می‌گوید: «من یک نویسنده هستم حتی اگر چیزی ننویسم.» او در سال ۱۹۲۴ درگذشت.



کافکا این داستان ناتمام را بین ۸ فوریه و آوریل سال ۱۹۱۵ میلادی به رشته تحریر در آورد. عنوان این داستان از ماکس برود Max Brod، دوست کافکا است. او این داستان را در سال ۱۹۳۶ منتشر کرد. متن داستان طوری تنظیم شده که انتقادی به زندگی فردی و اجتماعی و نیز به سبک و شیوه زندگی متداول امروزی باشد. این داستان از دو بخش تشکیل شده است: از سویی بلوم‌فلد و زندگی خصوصی او را توصیف می‌کند و از سویی دیگر محیط و شرایط کارش را.



ادبیات معاصر

۴۲

عنوان داستان به آلمانی

Blumfeld, ein älterer Junggeselle

بلوم فلد، مجردی میان سال

داستان «بلوم فلد، مجردی میان سال»

نقد و تفسیر «بلوم فلد، مجردی میان سال»

فرانتس کافکا

مترجم: کامل روزدار



نشر اشاره

۵۳۶۷۵

کافکا، فرانتس، ۱۸۸۳-۱۹۲۴ م. Kafka, Franz
بلوم فلد، مجردی میان سال / داستان «بلوم فلد، مجردی...» به همراه نقد و تفسیر /
فرانتس کافکا / مترجم کامل روزدار
تهران: نشر اشاره، ۸۸ ص.
ادبیات معاصر: ۴۲

ISBN - 978 - 964 - 8936 - 73 - 5

فیبا

عنوان اصلی: Blumfeld ein älterer Junggeselle
الف. کافکا، فرانتس ۱۸۸۳-۱۹۲۴ م. بлум فلد مجردی میان سال. شرح.
ب. داستان‌های آلمانی - قرن ۲۰ م. تاریخ و نقد.
روزدار، کامل، ۱۳۳۹، مترجم.

۸۳۳/۹۱۲

PT۲۶۳۲/ب۸

۳۵۳۱۰۳۶



نشر اشاره

بلوم فلد، مجردی میان سال

کافکا، فرانتس

روزدار، کامل

رسم الخط، حروفچینی و صفحه‌بندی: ف. داودی

تنظیم طرح جلد: قشقای، امیر

لیتوگرافی: فام، چاپ: فرشیوه، صحافی: روشنگر

چاپ اول: ۱۳۹۳ شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۵ - ۷۳ - ۸۹۳۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - 978 - 964 - 8936 - 73 - 5

نشر اشاره: تهران، صندوق پستی ۱۱۷۷-۱۳۱۴۵ تلفکس: ۶۶۴۱۸۹۱۱

Email: eshareh_pub@yahoo.com

حق چاپ محفوظ است.

قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

بلومفلد، مجردی میان سال، شبی در حال رفتن به آپارتمان خود از پله‌ها بالا می‌رفت. بالا رفتن از پله‌ها کار دشواری بود، زیرا او در طبقه‌ی ششم زندگی می‌کرد. در حین بالا رفتن، دوباره به مسائلی می‌اندیشید که ذهن او را در این اواخر اغلب به خود مشغول کرده بودند. او می‌اندیشید که زندگی در این تنهایی مطلق چقدر ناخوشایند و عذاب‌دهنده است؛ با خود فکر می‌کرد که هم اکنون باید از این شش طبقه تقریباً در خفا بالا رود تا به اتاق خلوت و خالی خود برسد و در آن‌جا دوباره تقریباً در خفا روید و شامبر خود را بپوشد، پپ را روشن کند، کمی از مجله‌ی فرانسوی‌ای که چند سالی است که مشترک است و به طور منظم دریافت می‌کند، بخواند و در حین مطالعه جرعه‌ی کوچکی از عرق آلبالویی را که خود آن را درست کرده

است، بنوشد و بالاخره پس از نیم ساعت به بستر برود، ولی پیش از آن که در تختخواب دراز بکشد، باید طبق معمول روکش و ملافه‌ها را که خدمتکار حرف نشنو آن‌ها را همیشه هر طور که مایل بود روی تختخواب می‌انداخت، از نو کاملاً مرتب کند. اگر همدمی، شاهی برای این اعمال وجود می‌داشت، بلوم فلد از این موضوع بسیار استقبال می‌کرد. او به این فکر افتاده بود که آیا بهتر نیست که سگ کوچکی برای خود تهیه کند؟ چنین حیوانی بامزه است و مهم‌تر از همه قدردان و وفادار. یکی از همکاران بلوم فلد چنین سگی دارد. این سگ دنبال کسی به جز اربابش نمی‌رود و اگر او را برای چند لحظه‌ای ندیده باشد، فوراً با پارس زدن‌های بلند از او استقبال می‌کند و با این کار خوشحالی خود را از این که اربابش، این مددکار خارق‌العاده، را دوباره پیدا کرده است، نشان می‌دهد. البته داشتن یک سگ مشکلاتی را هم به همراه دارد. حتی اگر این سگ طوری نگهداری شود که همیشه بسیار پاک و تر و تمیز باشد، با این وجود اتاق را کثیف خواهد کرد. جلوی این کار را به هیچ وجه نمی‌توان گرفت. نمی‌توان او را هر بار پیش از آن که به اتاق آورد، در آب گرم شست و شو داد، چرا که همین کار هم حتی به سلامتی او زیان خواهد رساند. ولی از سوی دیگر بلوم فلد نمی‌تواند کثافت را در اتاقش تحمل کند؛ او به هیچ وجه قادر نیست از بهداشت و تمیزی اتاق چشم‌پوشی کند و بر سر همین موضوع نیز چندین بار در هفته با خانم خدمتکار که متأسفانه چندان دقیق نیست، جر و بحث می‌کند. چون گوش خدمتکارش سنگین است، معمولاً بازویش را گرفته و او را به آن قسمت از اتاق می‌کشاند که در تمیز بودن آن ایرادی دارد. او توانسته است با این سختگیری‌ها

بلوم فلد، مجردی میان سال ۷ /

موفق شود که نظم و ترتیب در اتاق تا حدودی با خواست‌هایش مطابقت داشته باشد. اما با آمدن یک سگ، به‌ویژه کثافت را که او تاکنون با چنین دقتی مانعش شده بود، خود با دست‌های خود به اتاقش راه خواهد داد. کک‌ها، این همراهان دایمی سگ‌ها، خودشان را با محیط وفق خواهند داد. ولی وقتی سر و کله‌ی کک‌ها در اتاق پیدا شوند، دیگر آن لحظه چندان دور نخواهد بود که بлум فلد آپارتمان مطبوع خویش را به سگ واگذار کرده و خود آپارتمان دیگری را جستجو کند. اما کثیفی فقط یکی از مشکلات داشتن سگ بود. سگ بیمار هم می‌شود. و از بیماری‌های سگ‌ها در واقع کسی سر در نمی‌آورد. بعداً این حیوان در گوشه‌ای کز کرده و یا لنگ‌لنگان پرسه می‌زند، زوزه می‌کشد، سرفه می‌کند، از درد حالت تهوع به او دست می‌دهد؛ پتویی را به دور بدنش می‌پیچانند، نوایی را برایش سوت می‌زنند، شیر در کنارش می‌گذارند و خلاصه از او به این امید پرستاری می‌کنند که چنین دردی، چنان‌که امکانش هم هست، موقتی باشد، در حالی که چنین مرضی می‌تواند یک بیماری جدی، نفرت‌انگیز و مسری باشد. و حتی اگر این سگ سالم و تندرست هم باقی بماند، سرانجام روزی پیر و فرسوده خواهد شد. و چون نتوانسته‌ایم به موقع تصمیم بگیریم که این حیوان وفادار را به کس دیگری واگذار کنیم، بعداً دورانی فرا خواهد رسید که پیر بودن خود را در اشک‌های چشمان این سگ می‌نگریم. و بعد هم باید با این حیوان نیمه‌کور، که ششی ضعیف دارد و به‌خاطر چاقی، تحرک چندانی هم ندارد، مشترکاً رنج بکشیم و بدین شکل ناچاریم بهایی سنگین برای ساعات خوشی که زمانی این سگ برایمان به ارمغان آورده بود، بپردازیم.

اکنون بلوم فلد هر چند مایل است سگی داشته باشد، اما ترجیح می‌دهد که سی سال آینده را تنها از پله‌ها بالا برود، به جای این‌که در آینده چنین سگ پیری اسباب مزاحمتش را فراهم کند؛ سگی که با نفس نفس زدن‌های تندتر از خود او، نالان و به زحمت پله به پله در کنارش بالا خواهد رفت.

بنابراین بلوم فلد بدین ترتیب تنها خواهد ماند. او همانند یک پیر دختر میل و هوس آن را ندارد که موجود زنده‌ای را که مطیع و فرمان‌بردار اوست در نزد خود داشته باشد، از او مواظبت کند و بتواند به او مهربانی کرده، همیشه به او خدمت کند، چنان‌که مثلاً یک گربه، یک قناری و یا حتی یک ماهی قرمز نیز برایش کافی باشد. و اگر این امکان وجود نداشته باشد، حتی به گل‌هایی کنار پنجره اتاقش نیز رضایت دهد. بلوم فلد، برعکس، مایل است فقط یک همراه، یک حیوان داشته باشد که زحمت زیادی برایش فراهم نسازد، گاهی یک لگد به او آسیبی نرساند و این حیوان حتی بتواند در مواقع ضروری شب را در خیابان نیز بگذراند. ولی در عوض اگر بلوم فلد بخواهد، فوراً این حیوان با پارس زدن‌ها، پریدن‌ها و دست لیسیدن‌ها خود را در اختیار او قرار دهد. بلوم فلد چنین خواسته‌ای دارد. ولی چون او درک می‌کند که این حیوان را بدون پذیرش مشکلات زیادی که به همراه دارد، نمی‌تواند داشته باشد، از آن چشم‌پوشی می‌کند. اما به اقتضای طبیعتی که بلوم فلد دارد، هر از گاهی همانند همین شب چنین اندیشه‌هایی به ذهنش خطور می‌کند.

هنگامی که بلوم فلد در طبقه ششم جلوی در آپارتمانش کلید را از جیب درمی‌آورد، متوجه سر و صدایی می‌شود که از اتاقش به گوش

بلوم فلد، مجردی میان سال ۹ /

می‌رسد. تلق و تولوق عجیبی، صدایی بسیار پُر جوش و خروش و سرزنده، که مرتباً شنیده می‌شود. چون بلم فلد هم‌اکنون به سگ می‌اندیشید، این سر و صدا، صدایی را در ذهن او تداعی می‌کند که سگی با پنجه‌هایش، هنگامی که آن‌ها را به زمین می‌کوبد، ایجاد می‌کند. اما پنجه‌های یک سگ صدای تلق و تولوق ایجاد نمی‌کنند، این صدای پنجه‌های یک سگ نیست. او در را با عجله باز کرده و چراغ را روشن می‌کند. برای چنین لحظه‌ای آمادگی نداشت؛ این‌که جادوگری است! دو توپ پلاستیکی کوچک سفید با راه‌های آبی روی کف‌پوش چوبی اتاق کنار یکدیگر بالا و پایین می‌پرند؛ وقتی یکی به زمین می‌خورد، دیگری در هواست، و به طور مداوم و بی‌وقفه به بازی خود ادامه می‌دهند. بلم فلد روزی در دبیرستان در طی انجام یک آزمایش الکتریکی مشهور گلوله‌های کوچکی را به همین شکل در حال جست‌وخیز دیده بود، اما این توپ‌ها در مقایسه با آن‌ها بزرگ‌ترند و در این اتاق خالی بالا و پایین می‌پرند و هیچ آزمایشی نیز در کار نیست. بلم فلد به سوی توپ‌ها خم می‌شود تا آن‌ها را دقیق‌تر ببیند. این توپ‌ها بدون تردید توپ‌هایی معمولی هستند و به احتمال زیاد در آن‌ها چند توپ کوچک‌تر هست و همین‌ها هستند که این صدای تلق و تولوق را ایجاد می‌کنند. بلم فلد دست خود را در هوا تکان می‌دهد تا ببیند که آیا آن‌ها به نخی آویزانند؟ نه، آن‌ها مستقلاً در جنب و جوشند. افسوس که بلم فلد بچه‌ی کوچکی نیست و گرنه چنین توپ‌هایی برای او شادی غیرمنتظره‌ای می‌بودند، در حالی که اکنون تمامی این حوادث بیشتر تأثیری ناخوشایند بر او دارند. اما این موضوع که او مجردی است که جلب

توجهی نمی نماید و فقط در خفا زندگی می کند، یک جنبه ی خوب نیز دارد. اکنون کسی - حال چه فرقی می کند که این فرد کیست - به این راز پی برده و این دو توپ عجیب را به خانه اش فرستاده است.

همین که او می خواهد یکی از آن ها را بگیرد، آن ها از جلوی او به عقب رفته و او را در اتاق به دنبال خود ترغیب می کنند. او با خود می اندیشد، اما این کار احمقانه ای است که به این شکل به دنبال توپ ها بشتابد. می ایستد و چون ظاهراً دیگر تعقیبی در میان نیست، می بیند که چه طور آن ها نیز سر جایشان باقی می مانند. بعد او دوباره می اندیشد، اما من سعی خواهم کرد که آن ها را به هر ترتیبی هم شده بگیرم، و به سوی آن ها می شتابد. توپ ها فوراً می گریزند. اما بلوم فلد پاهایش را از هم باز کرده و با این کار آن ها را به گوشه ای از اتاق می راند و موفق می شود جلوی چمدانی که در آن جاست، یکی از آن ها را بگیرد. این توپ، یک توپ کوچک و سردی است که در دستش می چرخد؛ معلوم است که به طرزی حریصانه تمایل به فرار دارد. و آن توپ دیگر که گویی وضعیت ناگوار دوستش را ببیند، بالاتر از پیش می پرد و دامنه ی پرش خود را چنان گسترش می دهد تا با دست بلوم فلد تماس پیدا کند. این توپ ضربه هایی به دست بلوم فلد می زند؛ با جهش هایی هر چه سریع تر ضربه هایی وارد کرده، آماج حمله ی خود را تغییر می دهد و بعد، چون نمی تواند بر علیه دستی که توپ را تماماً در بر گرفته، کاری بکند، هر چه بلندتر می پرد و به احتمال قوی سعی می کند به چهره ی بلوم فلد برسد. بلوم فلد می تواند این توپ را هم بگیرد و هر دوی آن ها را در جایی حبس کند، اما به نظرش می آید که در این لحظه چنین اقدامی بر ضد دو توپ

بلوم فلد، مجردی میان سال ۱۱ /

کوچک موهن و خفت آور باشد. اما داشتن چنین توپ‌هایی یک سرگرمی خوبی نیز هست و از این گذشته آن‌ها به زودی به قدری خسته خواهند شد که زیرکمدی خواهند غلتید و آرام خواهند گرفت. اما بлум فلد علی‌رغم این ارزیابی‌ها با خشم توپ را به زمین می‌زند. و گویی معجزه‌ای رخ داده باشد که این توپ پلاستیکی ضعیف و کمابیش شفاف نمی‌شکند. این دو توپ بدون اندکی درنگ دوباره پرش‌های کوتاه و هماهنگ خود را از سر می‌گیرند.

بلوم فلد لباسش را با خونسردی از تن درمی‌آورد و آن‌ها را مرتب در کمد می‌گذارد؛ او عادت دارد که همیشه به دقت واریسی کند که آیا خدمتکارش همه چیز را با نظم و ترتیب انجام داده است. او یکی دو بار سرش را کمی برمی‌گرداند و به توپ‌ها نگاهی می‌اندازد، اکنون که تعقیب‌شان نمی‌کند، حتی به نظر می‌رسد که آن‌ها هستند که او را تعقیب می‌کنند. آن‌ها به او نزدیک‌تر شده‌اند و اکنون پشت سرش جست‌وخیز می‌کنند. بлум فلد روبه‌دوشامبرش را به تن می‌کند و می‌خواهد به آن سوی اتاق برود تا یکی از پیپ‌ها را از جا پپی‌ای که به دیوار آویزان است، بردارد. پیش از آن که به طرف پشت برگردد، بی‌اختیار لگدی به عقب می‌اندازد، اما توپ‌ها می‌دانند که چگونه بگریزند و در نتیجه لگد او به آن‌ها اصابت نمی‌کند. همین‌که او می‌رود که پیپ را بردارد، توپ‌ها نیز فوراً به دنبالش می‌روند. او در حین رفتن، دمپایی‌هایش را به زمین می‌کشد و قدم‌هایی ناموزون برمی‌دارد، اما صدای هرگام او تقریباً بی‌وقفه مصادف است با صدای خوردن توپ‌ها به کف اتاق؛ توپ‌ها پا به پای او پیش می‌روند. بлум فلد ناگهان به طرف پشت برمی‌گردد تا ببیند که توپ‌ها چگونه

این کار را می‌کنند، اما هنوز کاملاً برنگشته است که توپ‌ها یک قوس زده و اکنون دوباره پشت سر او قرار می‌گیرند و این عمل را هر بار که او تغییر جهت می‌دهد، تکرار می‌کنند. آن‌ها همانند همراهانی مطیع و گوش به فرمان می‌کوشند که جلوی بلوم فلد قرار نگیرند. در ابتدا ظاهراً جرأت این کار را فقط به این جهت کرده بودند که خود را به او معرفی کنند، ولی اکنون خدمت خود را آغاز کرده بودند.

تاکنون بلوم فلد برای شرایط استثنایی، که در آن‌ها نیرو و توانش به حدی نمی‌رسید که بتواند بر اوضاع مسلط باشد، این تدبیر را برگزیده بود که طوری رفتار کند که گویی متوجه چیزی نمی‌شود. چنین تدبیری اغلب به او کمک کرده و اکثراً شرایط را حداقل کمی بهبود بخشیده بود. و به همین جهت بلوم فلد هم‌اکنون نیز چنین رفتاری را از خود نشان می‌دهد؛ جلوی جا پیپی می‌ایستد، پیپی را با لبان غنچه شده‌اش انتخاب می‌کند و آن را با دقت خاصی از کیسه‌ی توتونی که آماده کرده است پُر می‌کند و با آسودگی خاطر می‌گذارد که توپ‌ها در پشت سرش به جست و خیزهای خود ادامه دهند. فقط در رفتن به طرف میز کمی درنگ می‌کند، زیرا هماهنگ بودن جهش‌های توپ‌ها و قدم‌های خودش او را کمی رنج می‌دهد. از همین رو همان‌جا به حالت ایستاده باقی می‌ماند، توتون را بیشتر از مدتی که لازم است در پیپ فشار داده، آن را پُر می‌کند و فاصله‌ی خود تا میز را می‌سنجد. ولی سرانجام بر ضعف خود غلبه کرده و به سوی میز راه می‌افتد و در حین طی این فاصله پاهایش را چنان بر زمین می‌کوبد که صدای توپ‌ها را اصلاً نمی‌شنود. اما همین‌که می‌نشیند، توپ‌ها پشت صندلی راحتی او دوباره همانند گذشته به پرش‌هایشان که به

وضوح تمام شنیده می شود ادامه می دهند.

بالای میز قفسه ای که قابل دسترسی است به دیوار نصب شده است. روی این تخته یک بطری عرق آلبالو با لیوان های کوچکی گرداگردش قرار دارد. کنار این بطری دسته ای از شماره های مجله ی فرانسوی ای که به طور مرتب روی هم قرار داده شده اند، وجود دارد. (همین امروز شماره ی جدید رسیده است و بлум فلد آن را از روی تخته برمی دارد و عرق را به کلی فراموش می کند. بлум فلد این احساس را دارد که گویی امروز فقط برای آن که خود را تسلی دهد به کارهایی که طبق معمول خود را با آنها مشغول می کند می پردازد؛ حتی میل واقعی به خواندن نیز ندارد. مجله را، که معمولاً صفحه به صفحه به دقت ورق می زند، این بار صفحه ای از آن را باز می کند و در آن عکس بزرگی را می بیند و خود را وادار می کند که آن را با دقت بیشتری نگاه کند. این عکس، ملاقات تزار روسیه و رئیس جمهور فرانسه را با یکدیگر نشان می دهد. این دیدار بر روی یک کشتی صورت می گیرد. گرداگرد تا دور دست ها کشتی های بسیار دیگری وجود دارند. دود برخاسته از دودکش آنها در آسمان روشن پراکنده شده، به تدریج محو و ناپدید می گردد. تزار و رئیس جمهور، هر دو با گام هایی بلند شتابان به سوی یکدیگر آمده و در حال دست دادن با یکدیگر هستند. پشت سر تزار و هم چنین پشت سر رئیس جمهور دو مرد ایستاده اند. چهره های این همراهان در مقایسه با چهره های شاد و بشاش تزار و رئیس جمهور، بسیار جدی است. چشمان هریک از این دو گروه همراهان به اربابشان دوخته شده است. پایین تر - پیدا است که این ملاقات روی بالاترین عرشه ی کشتی جریان دارد - ملوانان در

صفوف طولی در حال دادن سلام نظامی ایستاده‌اند، که حاشیه‌ی عکس این صحنه را قطع کرده است. بلوم فلد به تدریج به این تصویر توجه بیشتری می‌کند. بعد آن را کمی دورتر نگه داشته و پلک‌زنان به آن می‌نگرد. او همیشه به چنین صحنه‌های باشکوهی علاقه نشان می‌داده است. این که شخصیت‌های اصلی چنین طبیعی، صمیمانه و آسوده‌خاطر با یکدیگر دست می‌دهند، در نظر او بسیار واقع‌گرایانه جلوه می‌کند. این نیز واقعی است که این ملازمان - ضمناً آن‌ها نیز مسلماً اشخاصی بلند مرتبه هستند و اسامی‌شان در زیر عکس نوشته شده است - با رفتار خود به جدی بودن این لحظه‌ی تاریخی احترام می‌گذارند.

بلوم فلد به جای آن که هر آن‌چه را که لازم دارد از روی تخته بردارد، خاموش نشسته است و به دهانه‌ی پیپ که هنوز هم روشن نکرده است، خیره می‌شود. او به کمین نشسته است. ناگهان به‌طور غیرمترقبه‌ای از حالت مات بودن بیرون آمده و با یک حرکت سریع به همراه صندلی‌اش یک‌جا به طرف پشت برمی‌گردد. اما توپ‌ها نیز که به همان اندازه هوشیار و مراقبند، و یا شاید از قانونی که بر آن‌ها حاکم است با آسودگی خیال پیروی می‌کنند، همین‌که بلوم فلد تغییر جهت می‌دهد، جای خود را تغییر داده و پشت سر او پنهان می‌شوند. اکنون بلوم فلد پشتش به طرف میز است و پیپ خاموش را در دست دارد. توپ‌ها نیز هم‌اکنون در زیر میز بالا و پایین می‌پرند و چون در آن‌جا قالیچه‌ای پهن است، صدای خفیفی از آن‌ها به گوش می‌رسد. این یک مزیت بزرگ است که تنها سر و صداها‌ی بسیار خفیف و ضعیفی وجود دارند و برای آن که بتوان آن‌ها را شنید، باید دقت بسیاری به

بلوم فلد، مجردی میان سال ۱۵ /

خرج داد. البته بلموم فلد گوش خود را تیز کرده و به شدت مواظب است. اما فقط در حال حاضر وضع این چنین است، پس از لحظه‌ای به احتمال زیاد دیگر این سر و صداها را نخواهد شنید. به نظر بلموم فلد نقطه ضعف بزرگ توپ‌ها این است که آن‌ها بر روی قالیچه نمی‌توانند چندان جلب توجه کنند. باید فقط یک و یا از آن هم بهتر دو قالیچه را زیر آن‌ها پهن کرد تا بتوان از قدرت و نفوذ آن‌ها به شدت کاست؛ البته فقط برای زمان مشخصی، و به علاوه تنها حضور آن‌ها به معنای وجود نوعی قدرت و نفوذ است.

اکنون یک سگ می‌توانست خوب به درد بلموم فلد بخورد، چنین حیوان جوان و درنده‌ای می‌توانست خیلی زود از عهده‌ی این توپ‌ها بر آید؛ او این منظره را در ذهن خود مجسم می‌کند که چگونه این سگ می‌کوشد با چنگال‌هایش آن‌ها را بگیرد، چگونه آن‌ها را می‌راند، چگونه آن‌ها را در این سو و آن سوی اتاق دنبال کرده و سرانجام آن‌ها را به دندان‌هایش می‌گیرد. هیچ بعید نیست که بلموم فلد بزودی سگی را برای خود دست و پا کند.

اما فعلاً نباید توپ‌ها از هیچ کس دیگری جز بلموم فلد وحشت داشته باشند و علاوه بر این او در حال حاضر تمایلی برای از بین بردن آن‌ها ندارد و یا شاید عزم و نیروی لازم برای اخذ چنین تصمیمی را در خود نمی‌بیند. او هر روز عصر خسته از کار برمی‌گردد و حال که به آرامش و استراحت نیاز دارد، این حادثه‌ی غیرمنتظره را برایش تدارک می‌بینند. او تازه هم اکنون احساس می‌کند که تا چه حد واقعاً خسته است. او حتماً توپ‌ها را از بین خواهد بُرد و آن هم در آینده‌ی نزدیک، اما هنوز نه و به احتمال زیاد فردا. اگر به تمام این ماجرا بدون